

سلفی‌گری نوین در تقابل با راهبرد وحدت اسلامی*

محمدشریف حیدری**

چکیده

نوشته حاضر به بررسی جریان سلفی‌گری نوین (وهابیت) به عنوان یکی از موانع اساسی وحدت اسلامی می‌پردازد. رویکرد افراطی‌ای که سلفیان وهابی اتخاذ نموده‌اند، فصل مشترکی برای گفت‌وگو و در نتیجه وحدت وجود نخواهد داشت. برخلاف ادعای وهابیان که مدعی پیروی از سلف صالح هستند و باورهای خود را به خصوص در مسئله تکفیر پیروان دیگر مذاهب اسلامی، به سلف منتسب می‌کنند، بسیاری از محققان و عالمان شیعه و سنی این ادعا را مورد انکار قرار داده‌اند. با بررسی و مقایسه دقیق عقاید وهابیت و آرا و اندیشه‌های سلف نیز به وضوح می‌توان دریافت که آنچه محمدبن عبدالوهاب و هواداران او در قرن دوازدهم مطرح کرده‌اند، با اندیشه و شیوه سلف کاملاً متفاوت است.

واژه‌های کلیدی: سلفی‌گری، وهابیت، وحدت اسلامی، تقریب، سلفیان، ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب.

تاریخ تأیید: ۸۶/۶/۱۲

* تاریخ دریافت: ۸۶/۰۴/۲۰

** دانش‌آموخته سطح چهارم ادیان و مذاهب مجتمع آموزش عالی فقه، قم. Msh_haydari@yahoo.com

مسئله وحدت و انسجام امت اسلامی، یک ارزش و ایده بنیادی و حیاتی برای حفظ هویت و پیشرفت جوامع اسلامی است و مورد تأکید متون و پیشوایان دینی نیز بوده است. جامعه اسلامی بر پایه تعالیم اسلامی، جامعه مبتنی بر محبت و اخوت است که اعضای آن بر محور برادری دینی گردهم آمده‌اند.^۱ این برادری جنبه عاطفی صرف ندارد، بلکه پیمانی است پایدار و ناگسستنی که ریشه در ایمان مسلمانان دارد و از عمق جان آنان برمی‌خیزد و تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی آنان را فرا می‌گیرد. قرآن کریم از تألیف قلوب و ایجاد پیوند برادری میان مسلمانان به عنوان نعمت الهی یاد می‌کند.^۲ به رغم ضرورت وحدت اسلامی و عمر دراز فعالیت‌هایی که در جهت این هدف صورت پذیرفته است، همواره موانع و مشکلات و عوامل بازدارنده‌ای نیز وجود داشته‌اند که در مسیر تحقق این پدیده چهره ظاهر نموده‌اند.

با نگاهی به تاریخ اسلام و حیات جمعی مسلمانان، در خواهیم یافت که از گذشته‌های دور تا روزگار اکنون همواره کسانی بوده‌اند که با انگیزه‌های نکوهیده و نامقدس و یا به ظاهر ستوده و مقدس، سنگهایی را در مسیر وحدت امت اسلامی نهاده‌اند و مانع به ثمر رسیدن آن شده‌اند. تفرقه و نزاع‌های شکننده فرقه‌ای همواره به مثابه یک تهدید در جوامع اسلامی مطرح بوده است. افزایش درگیری‌های فرقه‌ای در جهان اسلام در طی سالیان اخیر، به ویژه بحران به وجود آمده در عراق، بسیاری از نخبگان جهان اسلام را بر آن داشته که برای توقف این بحرانها و همچنین جلوگیری از تکرار چنین فجایعی به دنبال یافتن راه‌حلی دائمی، عملی و واقع‌بینانه باشند. یکی از مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی که عمر دراز دارد، تقریب مذاهب و وحدت امت اسلامی بوده است؛ پیشنهادی که اصولاً هرگاه آتش جنگ‌های فرقه‌ای زبانه می‌کشد، برخی دلسوزان مطرح می‌کنند؛ ولی سوگمندان در عمل شاهد پیشرفت چشم‌گیری نبوده‌ایم.

هرگونه تلاشی در جهت وحدت، مستلزم مشروعیت و پذیرش «حضور دیگری» است. حضوری که به معنای قبول تفاوت و حق حضور متفاوت دیگری و امکان گفت‌وگوی برابر دیگری با خویشتن است. به تعبیر دیگر، وحدت به معنای با هم بودن، مستلزم تن دادن و قناعت کردن به اجماع حداقلی و به تعبیر اصحاب سیاست «اجماع سلبی» است؛ یعنی اجماع بر مشترکاتی که خطوط قرمزند و نباید شکسته شوند. اما سوگمندان در طول تاریخ، چه در میان اهل سنت و چه در میان شیعیان، کسانی بوده‌اند که اساساً طرف مقابل را به عنوان مسلمان و هم‌کیش به رسمیت نمی‌شناسند و آنان را خارج از اسلام می‌دانند.

بدیهی است که با این‌گونه رویکرد افراطی، زمینه‌ای برای گفت‌وگو و در نهایت وحدت باقی نمی‌ماند، زیرا رابطه دو سویه جهت تعامل و تفاهم صورت نمی‌بندد. این گونه افراد و جریانها،

دغدغهای جز بقای خویشتن و کیان خویش ندارند و در نظر آنان، دیگران را حقی برای زندگی و راهی به رهایی نیست. این خودنگری و طرد دیگران گاه آن قدر اوج می‌گیرد که حتی دشمنان مشترک نیز نمی‌توانند بهانه‌ای برای کنار هم نشستن و با هم بودن به دست دهد. شکست دیگران، حتی در آنجا که در موضع و موقعیت مقبول آنها قرار دارند، تأسف آنان را بر نمی‌انگیزد. مشکل ما شیعیان و بسیاری از اهل سنت با وهابیان که خود را سلفی می‌خوانند و مدعی پیروی از سلف صالح هستند، از این دست است. آنان با به تن درکشیدن جامه انتساب به سلف صالح، به صورت انحصارطلبانه مدعی مسلمانی هستند و همه را جز خود کافر می‌خوانند.

امروزه رایحه چنین دشمنی خانمان سوز را، به ویژه بر ضد شیعه، در پشت اسامی مستعار فراوانی در سایتهای اینترنتی عربی متعلق به وهابیه‌ها، می‌توان استشمام کرد. همچنین این دشمنی را در مقالات و نوشته‌ها و گفت‌وگوهای فراوانی که در مجلات، روزنامه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی تحت نفوذ آنان عرضه می‌شود می‌توان ملاحظه کرد. نویسندگان بی‌تقوایی که اتهاماتی از این قبیل می‌زنند که: «شیعیان هم‌پیمان با اشغالگران هستند و تاریخ دارد تکرار می‌شود.» یا می‌نویسند: «این همان ابن‌علقمی است که دوباره سر برآورده است.»

حملات انتحاری که امروز در عراق، پاکستان، افغانستان و هر کشور دیگر اسلامی مشاهده می‌کنیم، عموماً با پشتوانه فکری سلفی‌های وهابی صورت می‌گیرد؛ سلفیانی که فرماندهی و بدنه تروریسم در خاورمیانه را در اختیار دارند. مفتی وهابی چنین می‌پندارد که شیعه خارج شده از دین است و آنچه شیعه «حرم» می‌نامد، «بتخانه»‌ای بیش نیست. بنابراین، کشتن شیعیان و تخریب اماکن مقدس آنان رواست. آنان این‌گونه جوانان بسیاری را به کام مرگ می‌فرستند و به آن بیچاره‌ها القا می‌کنند که اگر این چنین به میان جمعیت شیعیان بروند و خود را منفجر کنند، به بهشت می‌روند. متأسفانه می‌بینیم نفوذ این جریان همچنان رو به افزایش است و به موازات دخالت و نفوذ غرب و آمریکا در خاورمیانه، گروههای افراطی مانند القاعده و دیگر گروههای تندرو سلفی - وهابی هم به مرور رهبری فکری - سیاسی و ایدئولوژیک افکار عمومی ناراضی از غرب را در بسیاری از مناطق جهان اسلام بر عهده می‌گیرند. این می‌تواند تهدید جدی برای جهان اسلام باشد.

حال پرسش اساسی این است که آنچه محمدبن عبدالوهاب و هواداران او در سده دوازدهم مطرح کردند، آیا واقعاً احیای مجدد شیوه سلف بود؟ به بیان دیگر، آیا جریان وهابیت را می‌توان امتداد همان فراگردی دانست که از احمدبن حنبل آغاز گشته بود و ابن تیمیه آن را با تغییراتی احیا نموده بود؟ همان‌گونه که وهابیان، وهابیت را نه نحله‌ای جدید، بلکه همان مذهب سلف صالح می‌دانند و از این‌رو، خود را «سلفیه» می‌نامند، زیرا آنان مدعی‌اند که در اعمال و افعال

خود، از سلف صالح، یعنی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تابعین آنان پیروی می‌کنند. یا آنکه ساختن مذهبی به نام «سلفیه» و تکفیر پیروان دیگر مذاهب، بدعتی است که با ادعای پیروی از سلف، سازگاری ندارد؟

بسیاری از محققان و عالمان شیعه و سنی ادعای انتساب وهابیت را به سلف، به خصوص در مسئله تکفیر پیروان دیگر مذاهب اسلامی، انکار کرده و گفته‌اند آنچه محمدبن عبدالوهاب و هواداران او در قرن دوازدهم مطرح کردند، با اندیشه و شیوه سلف کاملاً متفاوت است. ما در اینجا نخست به شرح مفهوم سلف و سلفیه و بیان تطورات اندیشه سلفی در گذر زمان می‌پردازیم و آن‌گاه دیدگاه‌های برخی عالمان و محققان اسلامی را نقل می‌کنیم که ادعای انتساب وهابیان را به سلف به صورت کلی و به خصوص در موضوع تکفیر پیروان دیگر مذاهب اسلامی مورد انکار قرار داده‌اند.

مفهوم‌شناسی

ریشه سلف در لغت به تقدم زمانی اشاره دارد و دارای معنای نسبی است؛ بدین معنا که هر زمانی نسبت به زمانهای پس از آن «سالف» گفته می‌شود. ابن منظور می‌گوید: «سَلْفَ یعنی پیشی گرفت ... و سلف یعنی جماعت پیشی‌گیرنده.»^۳ او از فراء حکایت می‌کند که در معنای آیه «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ»^۴ گفته‌است: «جَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا مُّتَقَدِّمِينَ».^۵ ابن فارس نیز می‌گوید: «سلف: س ل ف، اصلی است که بر تقدم و پیشی گرفتن دلالت می‌نماید. پس سلف عبارت است از کسانی که گذشته‌اند.»^۶ در مورد معنای اصطلاحی واژه سلف برخی گفته‌اند سلف به طور مشخص به همان سه قرن نخست حیات امت اسلامی گفته می‌شود.^۷ برخی دیگر سلف را صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تابعین و اتباع تابعین دانسته‌اند.^۸ در این زمینه معمولاً به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می‌شود که آن را بخاری، مسلم، احمد و ترمذی به روایت ابن مسعود آورده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بهترین مردم، کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند، سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان خواهند آمد.»^۹ البته بررسی این حدیث به لحاظ سند و اینکه منظور از این «سه قرن» و برتری مردم آن چیست، مجال بیشتری می‌طلبد که در وسع این نوشتار نمی‌گنجد.

اما سلفیه به کسانی اطلاق می‌شود که خود را به سلف منسوب کرده‌اند، هرچند در بسیاری از اندیشه‌هایی که آنان به سلف نسبت داده‌اند، جای مناقشه فراوان وجود دارد.^{۱۰} ابوزهره در باره سلفیان می‌نویسد:

طهری

آنان در قرن چهارم هجری ظهور کردند و از حنبلیان بودند و چنین می‌پنداشتند که تمام آرایشان به امام احمدبن حنبل منتهی می‌شود، همان کسی که عقاید سلف را زنده کرد و در راه آن جنگید؛ سپس در قرن هفتم ظهور تازه‌ای یافتند و شیخ الاسلام، ابن تیمیه این گرایش را دوباره زنده کرد و در فراخوانی به آن بسیار کوشید و مسائل دیگری را به آن افزود که اوضاع آن دوران او را به اندیشیدن در باره آنها واداشته بود؛ سپس در قرن دوازدهم هجری در شبه جزیره عربستان محمدبن عبدالوهاب این اندیشه را زنده کرد که وهابیان همچنان تا امروز منادی این افکارند و برخی از عالمان مسلمان نیز با شور و هیجان به حمایت از آن برخاسته‌اند.^{۱۱}

تطورات اندیشه سلفی در گذر زمان

باید یادآور شد که پیشینه به کارگیری واژه «سلفیه» به سده‌های متأخر اسلامی باز می‌گردد. پیش از سده هفتم هجری قمری، بیشتر با اصطلاحاتی چون اهل حدیث یا اصحاب حدیث مواجه هستیم. اهل حدیث، عنوان گروهی از عالمان و جریانی در سده‌های نخست اسلامی است که با وجود گوناگونی در گرایشها و روشها، در زمینه معارف و اعتقادات دینی، به منابع نقلی، احادیث و آثار، اعتنای ویژه داشته‌اند.

واژه اهل حدیث و واژگان هم‌معنای آن از همان آغاز شکل‌گیری، به لحاظ معنایی و به کارگرفتن آن در مورد گروهها و طیفهای فکری نسبتاً گوناگون، مراحل را پشت سر نهاد تا آنکه در نیمه نخست سده سوم هجری قمری، «اصحاب حدیث» با بار معنایی پیروان حدیث نبوی، مفهومی افتخارآمیز می‌یابد و سنت‌گرایان برجسته‌ای چون احمدبن حنبل و اسحاق بن راهویه، خود و همفکرانشان را اصحاب حدیث می‌خوانند. به تدریج این اصطلاح به تمام گروههای سنت‌گرای متقدم و متأخر اطلاق می‌شود و شخصیتهایی چون سفیان ثوری، اوزاعی و مالک را نیز شامل می‌شود.^{۱۲}

در این میان، احمدبن حنبل، به دلیل نقش مهمی که در ماجرای «محنت» ایفا کرد و کوششی که برای تنظیم مبانی فکری طریقه اصحاب حدیث انجام داد، به عنوان شخصیت برجسته و رهبر مهم فکری اصحاب حدیث مطرح گردید و شهرت بسیاری یافت. احمدبن حنبل، هرچند بعدها در زمره یکی از پیشوایان بزرگ فقهی اهل سنت قرار گرفت، اما پیش از آن به عنوان پیشوایی در عقاید مطرح بود.

دوره احمدبن حنبل را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ مخالفت‌های اصحاب حدیث با گروههای مخالف آن از قبیل جهمیه، قدریه، معتزله، اهل رأی و وابستگان آنان و همچنین شیعه و جماعت‌های منتسب به آن دانست. این گروهها از سوی اصحاب حدیث کوفه، بغداد، شام و دیگر بلاد اسلامی، منحرف خوانده می‌شدند. از این رو، پس از عصر احمد، مؤلفان اصحاب حدیث و

اهل سنت به زعم خود برای بیان انحرافات این گروهها، به اقوالی از احمدبن حنبل استناد کرده‌اند.^{۱۳} البته احمدبن حنبل در موضوع عقاید و اصول فکری اصحاب حدیث، کتاب ویژه‌ای تألیف نکرده و گفته‌های او از شاگردان و پیروانش نقل شده است. روایات شاگردان و پیروان او نیز گاه متناقض و ناهمگون می‌نماید.^{۱۴} آنان خود به اختلافات موجود میان روایات منسوب به احمدبن حنبل و اینکه به کدام بیشتر می‌توان اعتماد کرد، اشاره کرده‌اند.^{۱۵}

به هرصورت، پس از وفات احمدبن حنبل، اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت بود، تا اینکه عقاید وی و نیز سلفی‌گری تحت تأثیر انتشار مذهب اشعری به تدریج به فراموشی سپرده شد. در قرن چهارم، ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری (م ۳۲۹ق) برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد، اما چندان کاری از پیش نبرد. در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، احمد ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ق) و سپس شاگرد او ابن قیم جوزی، عقاید حنابله را به گونه‌ای افراطی‌تر احیا کردند. ابن تیمیه به احیای تنها اکتفا نکرد، بلکه به نوآوری‌هایی در مکتب حنبلی دست زد، از جمله بدعت بودن سفر به منظور زیارت، ناسازگاری تبرک و توسل به انبیا و اولیا با توحید و همچنین انکار بسیاری از فضیلت‌های اهل بیت علیهم‌السلام که در روایات صحاح شش‌گانه و حتی در مسند ابن حنبل آمده بود.

این قرائت نو از اندیشه اهل حدیث و سلفی‌گری، در برابر مخالفت دانشوران اسلامی یارای مقاومت پیدا نکرد و فروکش نمود. سرانجام محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نجدی (۱۱۱۵-۱۲۰۶ق) با الهام از اندیشه‌های ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم جوزی و با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر و با قرائت بسیار افراطی به عرصه منازعات کلامی آورد. او با آنچه خود آن را بدعت و خلاف توحید می‌خواند، به مبارزه برخاست و به تکفیر مخالفان خود دست یازید. وی مسلمانان را به سادگی اولیه دین و پیروی از سلف صالح دعوت نمود و مظهر بارز سلف صالح از منظر او احمدبن حنبل بود. چنان که اشاره شد، به اعتقاد وهابیان، مذهب وهابیت همان مذهب سلف صالح است و از این‌رو، خود را «سلفیه» می‌نامند.

به هر حال، باید دانست که یک مذهب ممکن است پس از شکل‌گیری، در اثر عوامل و شرایط گوناگون فرهنگی و سیاسی - اجتماعی و در گذر زمان، تغییر و تبدلاتی را بپذیرد و بنا به موقعیت اجتماعی و تاریخی خود و مخالفانش و نیز رهبرانی که آن را هدایت کرده‌اند، به شکل‌های گوناگون درآید. از این‌رو، آنچه مهم‌تر است و شناخت آن لازم‌تر، به دست آوردن سیر تطور یک جریان مذهبی است که در گذرگاه‌های تاریخی خود گرفتار تغییراتی در جهت مثبت یا منفی شده است و گاه ممکن است شباهتی به صورت نخست خود نداشته باشد. در مطالعه جریان

موسوم به اهل حدیث و سلفیه نیز باید این مطلب را مورد توجه قرار داد. سلفیه بر اساس آنچه در سده‌های نخستین اسلامی بوده است، یا تغییراتی که در سده هشتم در آن ایجاد شده است، با آنچه بعدها در سده دوازدهم به عنوان وهابیت ظهور کرد، تفاوت دارد.

ما در اینجا با توجه به همان سه دوره اصلی تحولات اندیشه سلفی، نخست دیدگاه برخی پیشینیان اهل حدیث و سلفیه را ذکر می‌نماییم و آن‌گاه به بررسی دیدگاه ابن تیمیه به دلیل اهمیت زیاد او در میان سلفیان بعدی و سرانجام به بحث درباره دیدگاه وهابیان می‌پردازیم^{۱۶} و همچنین نگاهی به وضعیت امروزی وهابیت خواهیم انداخت.

۱. اهل حدیث و سلفیان پیشین

از اوزاعی نقل شده که گفته است: «به خدا سوگند، اگر پاره پاره کنند، زبان به تکفیر احدی از گویندگان شهادتین نمی‌گشایم.»^{۱۷} از شافعی نیز در نفی تکفیر مسلمانان نقل‌های متواتری شده است. او در نقلی گفته است: «من احدی از اهل تأویل را که با ظواهر مخالفت می‌نمایند و گناه انجام می‌دهند، به کفر منسوب نمی‌کنم.»^{۱۸} از احمد بن حنبل نقل شده است که او هیچ یک از اهل قبله را جز به خاطر ترک نماز تکفیر نمی‌کرده است.^{۱۹}

حسن بن علی بن خلف بریهاری، فقیه و محدث برجسته حنبلی که در روزگارش پیشوای حنبلیان در بغداد بوده است، می‌گوید:

هیچ مسلمانی از دین بیرون نمی‌رود، مگر آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر ﷺ را رد کند، یا برای کسی جز خدا نماز گزارد، یا برای غیر خدا ذبح کند؛ در این صورت از اسلام بیرون خواهد رفت. اما اگر چنین کارهایی از او سرزنند، مؤمن و مسلمان نامیده می‌شود، هر چند در حقیقت چنین نباشد.^{۲۰}

ابن رجب حنبلی می‌گوید:

بالضروه آشکار است سیره پیامبر ﷺ بر این بود که در قبول اسلام کسانی که می‌خواستند وارد اسلام شوند، به صرف بر زبان راندن شهادتین از سوی آنان اکتفا می‌نمود و بدین وسیله جان آنان را محفوظ قرار داده و آنها را مسلمان به حساب می‌آوردند.^{۲۱}

نووی در شرحش بر **صحیح مسلم**، با رد تکفیر اهل قبله و کسانی که به باور او اهل بدعت هستند، معتقد است تنها کسی که ضروریات قطعی دین را انکار نماید، حکم به ارتداد و کفر او می‌شود.^{۲۲}

ابن حزم اندلسی در باب این مسئله که چه کسی را می‌توان تکفیر نمود و چه کسی را نه،

می‌نویسد:

طایفه‌ای بر این باورند که هیچ مسلمانی را نمی‌توان به سبب سخنی که درباره اعتقاد یا فتوایی بر زبان آورده، کافر و فاسق دانست و

هرکس در مسئله‌ای اجتهاد نماید و به زعم خودش به حقیقت دست یابد، در هر حال مأجور است؛ اگر راه صواب پیشه کرده باشد، دو پاداش و اگر هم مرتکب خطا شده باشد، یک پاداش خواهد داشت. این سخن ابن‌ابی‌لیلی و ابوحنیفه و شافعی و ثوری و داودبن علی (رضوان خدا بر همه آنان باد) و نظر هر صحابی است که سخنی از او در این باره دیده‌ایم و اساساً مخالفی در این مسئله سراغ نداریم.^{۲۳}

ابن‌حزم ملاک در تکفیر را مخالفت و عناد با خدا و رسول او می‌داند^{۲۴} که در میان معتقدان به اسلام، مصداق نمی‌یابد. وی در ذیل آیه شریفه «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِذَا إِذَا فِي الدِّينِ»، نیز می‌گوید: «و هذا نص جلی علی أن من صلی من أهل شهادة الاسلام و زکی فهو أخونا فی الدین.»^{۲۵}

ابن‌قدامه می‌گوید ارتداد و کفر با امور زیر حاصل می‌شود:

انکار شهادتین، دشنام خدا و رسول ﷺ، انکار کتاب خدا، انکار فرائض دینی که وضوح دارند و همگان در مورد آنها اجماع دارند مانند عبادات و خمس، حلال شمردن امور حرامی که مشهور و مورد اجماع‌اند نظیر شراب، گوشت خوک، خون و عمل زنا و مانند آن.^{۲۶}

۲. ابن تیمیه و اندیشه‌های او

ابن تیمیه در عین آنکه یکی از شخصیت‌های معدود بحث‌انگیز و مورد مناقشه در سرتاسر سده‌های بعد از عصر خود بوده، یکی از افراد تأثیرگذار در اندیشه دینی و معنوی عصر خود و اعصار بعد از خود بوده است. بدون تردید او از بزرگ‌ترین عالمان دینی در میان اهل سنت است. ابن تیمیه با خصوصیتی که داشته و با انبوه آثاری که از خود برجای گذاشته است، از مهم‌ترین و شاخص‌ترین عالمان در جریان تفکر سلفی محسوب می‌شود. در میان عالمان و نویسندگان سلفی بعدی و وهابیه‌ها، کمتر کسی را می‌توان یافت که به گفته‌ها و نظریات ابن تیمیه استناد نکند و به عظمت او اعتراف ننماید.

ابن تیمیه در سال‌های فعالیت خویش در شام و مصر، در همه وقایع سیاسی و اجتماعی و جبهات مقاومت و مبارزه برضد مغولان، حضور فعالانه داشت. وی در این اوضاع و احوال برخی عقاید خاص را نیز ابراز نمود و از آن سرسختانه دفاع کرد، از قبیل ممنوع بودن تقرب یافتن به خداوند به وسیله اولیای الهی و شایستگان، ممنوعیت کمک‌خواهی از آنان و توسل به مردگان و غیرمردگان و ممنوعیت سفر برای زیارت قبور پیامبران و اولیا به جهت تیمن و تبرک جستن و تقدیس. ابراز این گونه عقاید خاص و شرک خواندن امور فوق، واکنش دیگران و حتی حاکمان محلی را برانگیخت و او چندین بار بر سرعقاید خویش پای میز محاکمه کشانده و به زندان

طهری

افکنده شد.^{۲۷} اندیشه‌های ابن تیمیه در عصر خود او و پس از آن مورد مخالفت و انکار جدی برخی عالمان و دانشوران سنی و شیعه قرار گرفت.

از ابن تیمیه گاه به عنوان بنیانگذار اصلی وهابیت یاد می‌شود که محمد بن عبدالوهاب بعداً به احیای افکار او پرداخت. این در حالی است که با مراجعه به آثار ابن تیمیه می‌توان تفاوت اندیشه‌های او را با افکار وهابیان دید. ما در این نوشتار تلاش کرده‌ایم به شرح و تبیین ابعادی از افکار او که کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است، بپردازیم. در این زمینه، نخست دیدگاه برخی از نویسندگان اهل سنت را نقل می‌کنیم و سپس به شرح و تبیین دیدگاه خود ابن تیمیه می‌پردازیم.

گفته‌های دیگران در مورد ابن تیمیه

ذهبی با اشاره به عبارت ابوالحسن اشعری که گفته است «من هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی‌دانم، زیرا همه به معبود واحد اشاره دارند و اختلاف آنان در عبارات است»^{۲۸}، می‌گوید: «ابن تیمیه نیز در اواخر عمرش این چنین بود و می‌گفت: من هیچ یک از امت پیامبر ﷺ را کافر نمی‌دانم. او می‌گفت: «قال النبی صلی الله علیه و سلم: لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن فمن لازم الصلوات بوضوء فهو مسلم».^{۲۹}

رشید رضا نیز درباره ابن تیمیه می‌گوید: «او اگرچه وقتی سخن از عقاید مخالف به میان می‌آمد به شدت و با تندوی خاص سخن می‌گفت و از عناوینی چون کفر و شرک استفاده می‌کرد، اما هرگز شخص معینی را تکفیر نکرد، چه رسد به پیروان یک فرقه».^{۳۰}

عبدالمجیدین سالم مشعبی در کتاب *منهج ابن تیمیه فی مسأله التکفیر* با اشاره به اینکه برخی در مسئله تکفیر رو به افراط رفته‌اند، از عملکرد عده‌ای در قبال اندیشه‌های ابن تیمیه در موضوع تکفیر و ارائه تصویر منفی از او انتقاد می‌کند. او می‌گوید: «وصار بعضهم يأخذ من أقوال شیخ الاسلام التي لا يفهم معانيها، أو يفهمها ولكن لا يفهم مقصوده، أو يحرف لفظها بحذف بعض أجزائه، فيتخذها تكاه لمذهبه التکفیری و مرتکزاً لقوله الجاهلی».^{۳۱}

سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب در انتقاد از شیوه برادرش و موضع‌گیری تند او در برابر مسلمانان و تکفیر آنان به دلیل آنچه او اعمال شرک‌آمیز تلقی می‌کند، می‌گوید: ادعای محمد بن عبدالوهاب که پیشوای او در این زمینه ابن تیمیه و ابن قیم‌اند، پذیرفتنی نمی‌نماید، زیرا آن دو، هر چند به ممنوعیت و شرک بودن اعمالی چون تقرب یافتن به خداوند به وسیله اولیای الهی و شایستگان، توسل به مردگان و کمک‌خواهی از آنان، سفر برای زیارت قبور

پیامبران و اولیاء الله به جهت تیمن و تبرک‌جستن و نذر برای غیر خدا، حکم می‌نمودند، این کارها را «شُرک اصغر» می‌دانستند، نه «شُرک اکبر» که انسان را از دین خارج سازد و مرتد گرداند.^{۳۲} شیخ سلیمان از باب نمونه به سخنی از ابن تیمیه در مورد نذر برای غیر خدا اشاره می‌کند که گفته‌است: «نذر برای اهل قبور مانند نذر برای ابراهیم خلیل الله ﷺ و یا کسی دیگر، نذر معصیت است و بدین سبب وفا به آن جایز نیست و چنین شخصی به خاطر این کارش اگر صدقه بدهد برای او بهتر خواهد بود.»^{۳۳}

شیخ سلیمان استدلال می‌نماید که اگر نذر برای غیر خدا شرک اکبر و نذر کننده در نظر ابن تیمیه کافر بود، امر به دادن صدقه چه معنا داشت. زیرا صدقه از شخص کافر پذیرفته نیست، بلکه باید می‌گفت او به خاطر چنین نذری، از اسلام بیرون رفته و باید دوباره به اسلام باز گردد.

دیدگاه‌های ابن تیمیه

در اینجا به شرح و تبیین دیدگاه ابن تیمیه با نقل عباراتی از خود او و عمدتاً از دو اثر مهم او، *مجموع الفتاوی و منهاج السنه النبویه*، می‌پردازیم.

ابن تیمیه معتقد است، تکفیر مسئله‌ای کاملاً شرعی است و باید بر اساس آنچه در کتاب و سنت آمده است، اثبات گردد. کافر کسی است که خدا و رسول، کافرش خوانده باشند. کافر کسی است که با تعالیمی که آشکار است پیامبر ﷺ از جانب خداوند آورده است، به مخالفت برخیزد.^{۳۴} بنابر این، باید از تکفیر افراد از روی هوا و هوس و یا به جهت اینکه با ما مخالفاند، پرهیز نمود، هرچند آنان ما را تکفیر کنند و خون ما را حلال شمارند.^{۳۵}

ابن تیمیه با اشاره به احادیثی از پیامبر اکرم ﷺ که بر محفوظ بودن حرمت جان و مال و آبروی مسلمان دلالت دارند، مانند حدیث «من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فهو المسلم...» و احادیث دیگری که ملاک مسلمانی را صرف اظهار شهادتین و التزام ظاهری به احکام اسلامی بیان می‌کند، با آوردن این عبارت که «وهذه الاحادیث كلها في الصحاح»، می‌گوید:

والأصل أن دماء المسلمين وأموالهم وأعراضهم محرمة من بعضهم
علي بعض لا تحل إلا بإذن الله ورسوله... وإذا كان المسلم متأولاً في
القتال أو التكفير لم يكفر بذلك.^{۳۶}

او می‌گوید سلف در تعامل با یکدیگر بر این اساس رفتار می‌نمودند و با وجود برخوردها و منازعاتی که میان آنها رخ می‌داد یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند. ابن تیمیه با استناد به سیره صحابه و تابعین، تأکید می‌کند که مسلمانی را به دلیل ارتکاب گناه و یا به خاطر خطاهایی که ممکن

طهری

است در مسائل اعتقادی مورد اختلاف مسلمانان داشته باشد، نمی‌توان تکفیر کرد. او با اشاره به مسئله خوارج که به گفته او پیامبر ﷺ دستور به قتل آنان داده بود و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به جنگ با آنان پرداخت و ائمه دین از صحابه و تابعین و ائمه بعد از آنان همه بر کشتن خوارج اتفاق نظر دارند، می‌گوید: با این حال، علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر صحابه آنان را تکفیر نکردند. جنگ با خوارج به خاطر دفع ظلم و بغی آنها بود، نه به دلیل اینکه آنان کافر بودند؛ به همین دلیل صحابه در جنگ با آنان، احکام جنگ با کفار را جاری نکردند.^{۳۷} این تیمیه در ادامه چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

و اذا كان هؤلاء الذين ثبت ظلالهم بالنص والاجماع لم يكفروا مع
 أمر الله ورسوله بقتالهم فكيف بالطوائف المختلفين الذين أشتبه عليهم
 الحق في مسائل غلط فيها من هو أعلم منهم فلا يحل لاحد من هذه
 الطوائف أن تكفر الاخرى و لا تستحل دمها و مالها و إن كانت فيها
 بدعة محققة فكيف اذا كانت المكفرة لها مبتدعة أيضا و قد تكون بدعة
 هؤلاء أغلظ و الغالب أنهم جميعاً جهال بحقائق ما يختلفون فيه.^{۳۸}

ابن تیمیه با اشاره به حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، که ترمذی و ابوداود آن را روایت نموده‌اند و بر مبنای آن یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود، فرقه ناجیه را اهل حدیث و سنت دانسته و یادآور می‌شود که طبق آنچه از برخی سلف و ائمه رسیده است، اصول هفتاد و دو فرقه دیگر عبارت‌اند از: خوارج، قدریه، مرجئه و شیعه.^{۳۹} به عقیده ابن تیمیه هیچ یک از هفتاد و دو فرقه دیگر کافر نیستند، بلکه آنان در زمره مسلمانان‌اند و مؤمن به شمار می‌روند، هر چند گمراه و بدعتگذارند. وی می‌گوید وعیدی که در روایت در مورد آنان آمده است، مانند وعیدی است که درباره مرتکبان گناه کبیره آمده است، زیرا خود پیامبر ﷺ آنان را از اسلام خارج ندانسته و درباره‌شان نفرموده است که «انان جاودانه در آتش هستند»، بلکه آنها را از امت خویش قرار داده است. به عقیده ابن تیمیه این مهم‌ترین اصلی است که باید در مورد تکفیر رعایت شود.^{۴۰}

ابن تیمیه می‌گوید: چنین کسانی هرچند گرفتار بدعت و مخالفت با سنت شده‌اند، همچنان مؤمن‌اند و از تمام حقوق برادری ایمانی از قبیل دعا و طلب مغفرت برای آنان، برخوردارند. او یادآور می‌شود که برخی مسلک تکفیر را در پیش گرفته و همه اهل تأویل یعنی کسانی را که در مسائل اعتقادی اجتهاد می‌کنند و در اجتهادشان دچار خطا می‌شوند و کسانی را که از کیش آنان خارج هستند، تکفیر نموده‌اند، ولی این همان نظریه خوارج و معتزله و جهمیه است. طایفه‌ای از اصحاب ائمه اربعه نیز چنین شیوه‌ای را اختیار کرده‌اند، اما چنین چیزی را از هیچ یک از صحابه و

تابعین و ائمه مسلمانان سراغ نداریم. این هرگز دیدگاه ائمه اربعه و دیگران نیست؛ بلکه عبارات آنان آشکارا در تضاد با این نظریه است.^{۴۱}

ابن تیمیه می‌گوید عموم اهل صلات مؤمن‌اند، هر چند اعتقادات آنان مختلف است. کسی که اظهار اسلام می‌نماید، در صورتی که نفاقش معلوم نگردد، مسلمان است، هر چند در اعتقاداتش برخطا باشد.^{۴۲} وی اساس اسلام و شرط مسلمانی را تنها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌داند^{۴۳} و معتقد است تنها رد و انکار شهادتین و ارکان اسلام و آنچه به طور قطع از ضروریات دین است، موجب کفر می‌گردد.^{۴۴}

یکی از نکات دیگری که در آثار ابن تیمیه می‌توان یافت، تفاوت قائل شدن میان «تکفیر مطلق» و «تکفیر معین» است. تکفیر مطلق آن است که به صورت مطلق، به کفر بودن اعتقاد یا گفتار و رفتاری که در تضاد با اساس اسلام است، حکم شود، بدون آنکه سخن از شخص معین به میان آید. اما تکفیر معین عبارت است از اینکه به کفر شخص یا اشخاص معینی به دلیل مخالفت با اسلام و انجام عملی که در تضاد و تناقض با اسلام است، حکم شود.

تکفیر مطلق یک حکم شرعی است که باید بدان ملتزم شد، اما باید دانست که پذیرش آن به معنای این نیست که هر کسی چنین اعتقاداتی داشته باشد یا چنان رفتارهایی را انجام دهد، کافر باشد، زیرا هر چند هر امر مخالف با کتاب و سنت کفر محسوب می‌شود، اما چنین نیست که هر کسی به هر نحوی با کتاب و سنت مخالفت ورزد، کافر باشد، زیرا ممکن است شرایط تکفیر معین در او موجود نباشد.^{۴۵}

ابن تیمیه توصیه می‌کند که در تکفیر معین باید نهایت احتیاط را به کار بست. تا براساس دلیل محکم و حجت معتبر، یقین به کفر کسی پیدا نکرده‌ایم، نباید اقدام به تکفیر او نماییم، هر چند در او اعتقادات و اعمال کفرآمیز مشاهده کنیم، زیرا تکفیر معین منوط به وجود شرایط و نبود موانع آن است. ابن تیمیه می‌گوید:

أنی دائماً و من جالسنى يعلم ذلك منى انى من أعظم الناس نهياً
عن أن ينسب معین الی تکفیر و تفسیق و معصية الا اذا علم أنه قد
قامت علیه الحجّة الرسالية التى من خالفها كان کافراً تارة و فاسقاً
أخرى و عاصياً آخرى.^{۴۶}

ابن تیمیه می‌گوید نمی‌توان کسی را به صرف مخالفت با مسئله‌ای از مسائل دینی که در نظر عده‌ای قطعی می‌نماید، تکفیر نمود، زیرا قطعی بودن امری، بسته به وجود مقدماتی است که ممکن است برای عده دیگر اثبات نگشته باشد. از این رو، قطعی بودن امری نسبی است.
و کون المسئلة قطعية أو ظنية هو من الامور الاضافية و قد تكون
المسئلة عند رجل قطعية لظهور الدليل القاطع له کمن سمع النص من

الرسول و تيقن مراده منه و عند رجل لا تكون ظنية فضلاً عن أن
تكون قطعية لعدم بلوغ النص اياه أو لعدم ثبوته عنده أو لعدم تمكنه من
العلم بدلالته.^{۴۷}

۳. وهابیت

در سده دوازدهم هجری قمری، جریان سلفیه توسط محمد بن عبدالوهاب تمیمی نجدی (۱۲۰۶-۱۱۱۵ق) دچار تحول عظیمی شد. او با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل و پیروی از سلف صالح و با الهام از اندیشه‌های ابن تیمیه و ابن قیم، مبارزه جدیدی را با آنچه خود آن را بدعت و خلاف توحید می‌خواند، آغاز نمود. او و پیروانش بسیاری از مسلمانان را بدعتگذار، مشرک و کافر خواندند و سرزمینهایی را که مردمان آن، دعوت آنان را اجابت نکردند، دارالکفر و دارالحرب اعلام نمودند. چنان که گفته شد، آنان بیش از همه تحت تأثیر اندیشه‌های ابن تیمیه و ابن قیم بودند و از میان پیشینیان بر اندیشه‌های امام السنه احمد بن حنبل تأکید می‌کردند.

جریان وهابیت پس از شکل‌گیری، در اثر تبلیغات گسترده و مستمر وهابیان و بهره‌گیری از موقعیت ممتاز کشور عربستان سعودی به لحاظ جغرافیای مذهبی و در نتیجه حمایت‌های مالی وسیع دولت سعودی، به مناطق مختلف جهان اسلام نفوذ کرد.

حرکت محمد بن عبدالوهاب از همان آغاز با مخالفت‌های جدی عالمان اسلامی و حتی برخی از نزدیکان او روبه‌رو شد و از همان زمان، کتابها و رساله‌های متعددی در رد وهابیت و ادعای انتساب آن به سلف، از سوی عالمان اهل سنت و شیعه نگاشته شد. از جمله مخالفان و منتقدان سرسخت محمد بن عبدالوهاب، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر او بود که کتاب *الصواعق الالهية فی الرد علی الوهابية* را در رد اندیشه‌های او نوشت. او در این کتاب از شیوه برادرش در استنباط از قرآن و سنت و نیز موضع‌گیری تند او در برابر مسلمانان و تکفیر آنان به دلیل آنچه او اعمال شرک‌آمیز می‌پندارد، به شدت انتقاد می‌کند و به بیان آیات و روایاتی می‌پردازد که بر مبنای آنها کسانی که به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند و نماز و روزه و حج انجام می‌دهند و زکات می‌پردازند، مسلمان‌اند و جان و مال و آبروی آنها محترم است. او در نهایت می‌افزاید: رفتار شما چگونه با این آیات و روایات سازگار است؟^{۴۸}

سلیمان بن عبدالوهاب در پاسخ برادرش که دلیل کفر مسلمان را شرک می‌داند، شرکی که براساس گفته قرآن، موجب حبط عمل می‌شود و خداوند از آن در نمی‌گذرد و علما نیز آن را از اسباب کفر شمرده‌اند، می‌گوید: شرک دارای درجات است و به شرک اکبر و اصغر تقسیم می‌شود. اهل دانش گفته‌اند هر نوع شرکی به کفر نمی‌انجامد، بلکه تنها شرک اکبر است که موجب کفر و خروج از اسلام می‌شود. آنان در تفسیر شرک گفته‌اند شرک آن است که کسی برای خداوند

ادعای شریک نماید، چنان که مشرکان در صدر اسلام ادعا می نمودند. او خطاب به برادرش می گوید:

من أين لكم أن المسلم الذي يشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً
عبده و رسوله، لذا دعى غائباً أو ميتاً أو نذر له أو ذبح لغير الله أو
تمسح بقر أو أخذ من ترابه، ان هذا هو الشرك الاكبر الذي من فعله
حبط عمله و حل ماله و دمه و أنه الذي أراد الله سبحانه من هذه الاية
و غيرها في القرآن.^{۴۹}

شیخ سلیمان سرانجام به برادرش توصیه می کند که به سخنان و نظریات اهل دانش مراجعه نماید و به حدود و معیارهایی که عالمان هر یک از مذاهب اسلامی بیان داشته اند، توجه نماید؛ در این صورت آشکار خواهد گشت که آنان هیچ گاه کسی را به دلیل انجام این کارها خارج از دین ندانسته اند، بلکه همچنان آنها را مسلمان شمرده و احکام مسلمان را بر آنها جاری دانسته اند.

یکی دیگر از کسانی که نقد وهابیت و رد انتساب وهابیت و پیروان محمد بن عبدالوهاب به سلف پرداخته، ابن عابدین، فقیه بزرگ حنفی است. وی درباره محمد بن عبدالوهاب و پیروان او می گوید:

أنها خوارج زمان ما هستند که از سرزمین نجد خروج کرده و بر
حرمین غلبه یافته و بر این عقیده اند که فقط آنها مسلمان اند و دیگران که
با اعتقادات آنان مخالفت می نمایند، مشرک اند. به همین دلیل آنها قتل
اهل سنت و علمای آنان را جایز دانسته اند.^{۵۰}

دکتر محمد سعید رمضان البوطی، از منتقدان اندیشه سلفی و فرقه وهابیت، در کتاب *السلفية* *مرحله زمينه مبارکه لامذهب اسلامي*، تلاش ارزشمندی را در جهت اثبات بدعت بودن مذهبی به نام سلفیه و وهابیت، سامان داده است.

وهابیت در روزگار جدید

امروزه در میان وهابیان، به دو جریان و گرایش فکری اصلی برخورد می کنیم: یک گروه وهابیان سنتی هستند که هنوز تاحد زیادی به افکار محمد بن عبدالوهاب به عنوان بنیانگذار وهابیت وفادار مانده اند و خطوط اصلی اندیشه آنان برگرفته از اندیشه های اوست. به دلیل حمایت همه جانبه و مطلق عالمان این گروه از سیاستهای حاکمیت سعودی می توان آنان را وهابیان درباری نیز نامید. دسته دیگر، جریانی است که طی دوره های اخیر ظهور نموده است. این جریان که می توان آن را وهابیت انقلابی یا جهادی نامید، در قبال حاکمیت عربستان سعودی و عالمان وهابی طرفدار حاکمیت، موضع انتقادی دارند. به لحاظ اندیشه نیز این گروه بیشتر از اندیشه های

طهری

اسلام‌گرایانی چون سیدقطب و برادرش محمد قطب متأثرند و بر همین اساس، برداشت وهابیان سنتی را از مسائلی چون توحید و شرک، به چالش می‌کشند. البته خود وهابیان انقلابی نیز به لحاظ اندیشه یکسان نیستند، بلکه طیف وسیعی از اسامه‌بن لادن و محمد مسعری و سعد الفقیه گرفته تا کسانی چون سلمان العوده و سفر الحوالی را شامل می‌شوند.

سلفیهای سنتی و سلفیهای انقلابی یا جهادی، در برخی از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند. این مسئله به ویژه درباره تکفیر شیعیان قابل توجه است. وهابیان انقلابی معتقدند قدرتهای استعماری غربی غیر اسلامی و از جمله آمریکا و حامیان آنها در جهان، دشمنان درجه یک مسلمانان هستند، در حالی که وهابیت درباری برخلاف وهابیت انقلابی، شیعه را خطر اول جهان اسلام می‌داند. با این حال، امروز دست هر دو جریان را در فجایعی مانند آنچه در عراق در طی چندسال حضور نظامی غربیها و به ویژه آمریکا شاهد آن بوده‌ایم، می‌توان دید. زیرا از دید آنان از یک سو آمریکا به عنوان سردمدار جبهه کفر در عراق حضور و قدرت قابل توجه پیدا کرده است و از سوی دیگر شیعیان در رأس هرم قدرت قرار دارند که از نظر آنان در یک پیمان استراتژیک با آمریکا می‌خواهند سلطه و نفوذ خود را گسترش دهند.

وهابیت جدید، تفسیر وهابیان سنتی را از مسئله توحید به عنوان اساسی‌ترین رکن اعتقادی در اسلام نیز به نقد کشیده‌اند. جریان جدید وهابیت معتقد است که وهابیت سنتی تنها یک بعد از توحید را برجسته کرده است. این جریان به لحاظ فکری متأثر از اندیشه‌های اسلام‌گرایانی چون سیدقطب و برادرش محمد قطب است. اندیشه‌های سیدقطب و تفسیر او از توحید و آیات توحیدی که کاملاً در تضاد با توحید مورد نظر وهابیان بود، تأثیر شگرفی در میان وهابیان گذاشت، به گونه‌ای که بسیاری از خوانندگان آثار او در زمره منتقدان و مخالفان اندیشه‌های بنیانگذار وهابیت و پیروان و حامیان سنتی آن قرار گرفتند. سید قطب، توحید وهابیان را توحید بدوی و صحرائی خواند.^{۵۱} به عقیده او نباید توحید را در حد مسائل مربوط به قبرستان و زیارتگاهها مطرح کرد. سیدقطب از توحید القصور و توحید القبور، سخن به میان آورد و گفت آنچه پیامبران به دنبال آن بودند، مبارزه با نظامهای باطل سلطه و قدرتهای استبدادی بود که سد راه تبلیغ و ترویج اندیشه‌های توحیدی و مانع اصلی دسترسی مردم به معارف توحیدی بودند و برای خود اختیار و قدرت بی‌حد و حصر قائل می‌شدند. سیره عملی پیامبران این مدعا را تأیید می‌کند.^{۵۲}

وهابیان انقلابی، وهابیت درباری را به خاطر کنار آمدن با حکومت‌های ظالم و حمایت همه‌جانبه و مطلق عالمان این گروه از سیاست‌های آنها، مرجئه جدید می‌خوانند. سفرالحوالی که رساله دکتری خود را در این موضوع نگاشته معتقد است: «ارجاء» را باید به عنوان یک پدیده

فکری مطالعه کرد که در دورانهای گذشته شکل گرفته و سپس تطور یافته است، نه به عنوان فرقه‌ای تاریخی که در گذشته بوده و دوره آن منقضی شده است؛ زیرا در این صورت مهم‌ترین چیزی که از دست خواهیم داد، شناخت حقیقت آن پدیده‌ای است که ما امروز گرفتار آنیم و آن عبارت است از سلطه اندیشه ارجائی.^{۵۳}

در مقابل، وهابیان سنتی آنان را به خروج علیه حکومت‌های اسلامی متهم می‌کنند و «خوارج معاصر» می‌خوانند.

زمینه‌های شکل‌گیری وهابیت انقلابی (جهادی)

رژیم وهابی سعودی که براساس ایدئولوژی وهابیت پایه‌گذاری شده است و پیشینه آن به پیمان محمدبن سعود و محمدبن عبدالوهاب باز می‌گردد، در عین حال که از آن زمان تاکنون از حمایت ویژه سلفیان برخوردار بوده، از منازعه‌های داخلی و خارجی در امان نبوده است. ریشه‌های این منازعه‌ها و جوش و خروشهای ضد رژیم در دورانهای پرکشمکش آغازین حکومت سعودی وجود داشت و در نیمه دوم قرن بیستم کم‌کم به شکل‌گیری یک جریان جدید در وهابیت انجامید. در اواخر دهه ۱۹۷۰ منازعه اسلام‌گرایانه سلفی ابعاد مهمی به خود گرفت و در اوایل دهه ۱۹۹۰ به صورت رسمی شروع به فعالیت برضد رژیم وهابی سعودی و حامیان مذهبی آن کرد.^{۵۴}

حاکمیت سعودی از آغاز نیمه دوم سده بیستم، فشارهای نوگرایانه محیطی را تجربه می‌کرد. ثروت رو به رشد حاصل از درآمدهای نفتی و نگرانیهای امنیتی حاکمیت، سعودیها را بیش از پیش، درگیر مسائل عربی و جهانی نمود. این مسئله به خصوص پس از روی کار آمدن شاهزاده فهد و اجرای طرحهای جاه‌طلبانه و توسعه‌گرایانه او که ورود خیل عظیم بیگانگان را به کشور ضروری می‌ساخت، ابعاد جدی‌تری به خود گرفت. ترکیب تلاشهای توسعه‌گرایانه حاکمیت سعودی و نگرانیهای امنیتی آن، موجب برقراری روابط امنیتی وسیعی با آمریکا و حضور آمریکاییان در عربستان شد. به دنبال وفور ثروت و ورود غربیان به سرزمین مقدس، جامعه عربستان با بحران فرهنگی مواجه شد. این مسئله واکنشهایی را برانگیخت که برای رژیم سعودی خطر بالقوه به حساب می‌آمد، زیرا گروهها و جریانهایی از میان خود وهابیان، با استناد به اصول اندیشه سلفی، مشروعیت حاکمیت را زیر سؤال بردند.^{۵۵}

می‌توان گفت ظهور جریان جدیدی در وهابیت در دهه ۱۹۹۰، محصول یک وضعیت بحرانی است. کاهش درآمد نفتی، نابرابریهای اقتصادی، تأثیر جریان مدرنیسم و فرهنگ غربی، اتکای پادشاهی به غرب برای تأمین امنیت خود و تضادهای ناشی از آن میان گرایش

طهری

غرب‌گرایانه رژیم از یک‌سو و حمایت از سلفی‌گری در داخل و خارج از سوی دیگر و تأثیر خیزش رو به رشد اسلام‌گرایی بیرونی و اندیشه‌های اسلام‌گرایانی چون سید قطب و محمد قطب بر سعودیها، از عوامل موثر در ایجاد وهابیت جدید (انقلابی) بودند.

وهابیان جدید (انقلابی)، با ارسال پیامها و یادداشتهای اعتراض‌آمیز به پادشاه و موضع‌گیری در مقابل فقیهان طرفدار حاکمیت، فعالیت‌های خود را به صورت رسمی آغاز نمودند. در حالی که عالمان طرفدار حاکمیت، از سیاست‌های حاکمان حمایت نموده و شیخ عبدالعزیز بن باز به عنوان فقیه ارشد سعودی طرفدار حاکمیت، در فتوایی به استقرار سربازان خارجی در عربستان مجوز شرعی و قانونی داده بود، وهابیان جدید در برابر این مسئله به تندی واکنش نشان دادند و فتوای بن‌باز را رد کردند.^{۵۶} آنان از میان برداشتن تمام قوانین و دستورها و مقررات سیاسی، اداری و اقتصادی متضاد با شریعت اسلام، خودداری از بستن پیمانهای مخالف با شرع و توجه به مشکلات و آرمانهای مسلمانان را خواستار شدند.^{۵۷}

یکی از وهابیان طرفدار حاکمیت به نام غازی القصیبی، با انتشار مجموعه مقالاتی تحت عنوان **حتى لا تكون فتنة** اتهامات وهابیان جدید را رد کرد و آنان را با «اخوان جهیمان العتیبی» مقایسه نمود و بعد از مدتی به آنان «خمینیهای عربستان سعودی» لقب داد که آرزو دارند به رهبران سیاسی مذهبی (الفقهاء السیاسیون) تبدیل شوند. شیخ بن‌باز نیز موضع‌گیریها و مبارزات وهابیان جدید را تقبیح نمود. «اداره عالی تحقیقات علمی، بررسیهای قضایی، تبلیغ و دعوت» و نهاد عالی علمای ارشد (هیئة کبار العلماء)، به عنوان نهاد رسمی اسلامی به ریاست بن‌باز نیز اقدامات آنان را محکوم نمود.

سرانجام در سال ۱۹۹۳، شش نفر از وهابیان جدید، کمیته‌ای را به نام «کمیته دفاع از حقوق شرعی» (لجنة الدفاع عن حقوق الشرعية) تشکیل دادند. این کمیته غیر قانونی اعلام شد و محمد المسعری، سخنگوی، آن به زندان افتاد، پنج نفر از اعضای کمیته مشاغل خود را از دست دادند و شیخ عبدالله بن جبرین پیر، حمایت خود را از این گروه پس گرفت. مسعری پس از آزادی از زندان مخفی شد و در سال ۱۹۹۴ به عنوان منتقد دولت سعودی از لندن سر برآورد.^{۵۸} کمیته دفاع از حقوق شرعی مستقر در لندن، مبارزه‌ای تهاجمی را از طریق فاکس، ماهواره و پستهای الکترونیک و اینترنت، علیه رژیم به راه انداخت. این مبارزات باعث سرکوب گسترده و دستگیری سفر الحوالی، سلمان العوده و دیگر فعالان برجسته وهابی انقلابی شد.^{۵۹}

وهابیت و چالشهای نوین

وهابیت در گذر زمان و به دنبال انتقادات گسترده عالمان اسلامی که از همان آغاز

شکل‌گیری وهابیت تا امروز ادامه دارد و نیز احساس خطر جدی خود وهابیان از افراطی‌گری و تکفیر، کم‌کم در دوره‌های اخیر کوشید از مواضع تند و افراطی خود در قبال دیگر مسلمانان بکاهد، این تغییر نگرش علاوه بر وهابیان انقلابی در میان برخی وهابیان سنتی نیز تاحدی محسوس است و با نوشتن رساله‌ها و کتابهای متعدد در زمینه تکفیر و بیان معیارها و ضوابط آن و همچنین نکوهش استفاده بی‌حد و حصر از آن، از سوی آنان دنبال می‌شود. جالب توجه این است که آنان حتی به بازخوانی اندیشه‌های این تیمیه و محمدبن عبدالوهاب پرداخته و تلاش کرده‌اند برداشت خود را از آثار و اندیشه‌های آنان تعدیل نمایند. به عنوان نمونه، می‌توان به کتاب *منهج ابن تیمیه فی مسئله التکفیر* نوشته عبدالمجیدبن سالم المشعبی، *نواقض الایمان الاعتقادیة و ضوابط التکفیر عندالسلف*، نوشته محمدبن عبدالله بن علی الوهیبی، *ضوابط التکفیر عند اهل السنة و الجماعة*، از عبدالله بن محمد القربی و *التکفیر جذوره، اسبابه و مبرراته*، نوشته نعمان عبدالرزاق السامرائی، اشاره کرد. قریبی می‌کوشد اثبات کند که هر چند محمدبن عبدالوهاب بسیاری از اعمال مسلمانان را شرک می‌خواند، در مورد تکفیر معین مانند سایر اهل سنت تنها کسانی را تکفیر می‌کند که از روی علم و عمد مرتکب اعمال شرک‌آمیز می‌شوند. از این رو، این برداشت که او همه مسلمانانی را که به او نپیوسته بودند، تکفیر می‌نمود، افترا و بهتان است.

این بدین معناست، وهابیان که روزی پرچم تکفیر به دست می‌گرفتند و بسیاری از مسلمانان را به دلیل آنچه آنان انحراف از توحید و اعمال شرک‌آمیز می‌پنداشتند، مشرک و کافر می‌خواندند، امروزه خود از این ناحیه احساس خطر نموده و درصدد مقابله با آن برآمده‌اند. دلیل این امر همان است که ایزوتسو در مورد دیدگاه تکفیری خوارج و استفاده بی‌حد و حصر آنان از تکفیر می‌گوید:

وقتی در تکفیر باز شد، دیگر محدودیتی برای اینکه تا چه اندازه باید جلو رفت و در کجا باید ایستاد، به سختی می‌توان در نظر گرفت. در چنین اوضاع و احوالی انسان می‌تواند براساس کوچک‌ترین و خودسرانه‌ترین دلیل، به هر یک از برادران مسلمان خود اشاره کند و او را کافر و مشرک و حتی بت‌پرست بخواند.

اما در این میان، متأسفانه هنوز در بینش و نگرش بسیاری از آنان نسبت به شیعه تغییرات چندانی دیده نمی‌شود و دلیل آن روش خطا و شیوه نادرستی است که آنان همچنان در مطالعات شیعه‌شناسی خود از آن بهره می‌گیرند. با این حال، به نظر می‌رسد در این زمینه نیز تغییرات به وجود آمده قابل توجه است.

در هر حال، با توجه به تحولات سیاسی و مذهبی که در سالیان اخیر در جهان اسلام رخ داده است، جریان سلفی‌گری وهابی امروزه با موانع و چالشهای جدیدتری روبه‌رو شده است. از

یک سو سلفیانی که می‌خواهند حکومت‌های ملی‌شان براساس بنیادهای اسلام و سلفی‌گری پی‌ریزی شود، با پاره‌ای تعارضات در محتوای سیاسی و ایدئولوژی آنها روبه‌رو شده‌اند که نمونه بارز آن را می‌توان در حکومت وهابی سعودی ملاحظه کرد. دولت عربستان سعودی که بر پایه ایدئولوژی وهابیت بنا شده است، نظر به سلطه اندیشه سلفی در داخل کشور، در نوع سیاست خود در قبال شیعیان و برخی کشورهای غربی مانند آمریکا دچار تعارض شده است؛ بدین‌معنا که دولت وهابی عربستان سعودی همچنان به رابطه با غرب و آمریکا گرایش دارد و روابط آن با شیعیان به ویژه جمهوری اسلامی ایران نیز در چند سال اخیر ملایم‌تر گردیده است، اما وهابیان این کشور به شدت با شیعیان مخالف‌اند و غرب و آمریکا را نیز دشمن خود می‌دانند. برخی از وهابیان به ملایم‌تر شدن رفتار دولت سعودی با شیعیان و گسترش روابط آن با کشوری مانند ایران، به شدت انتقاد دارند و معتقدند گسترش این‌گونه روابط جرأت و جسارت علمای ارشد را در مقابله با شیعیان و فتوا دادن برضد آنان می‌گیرد.^{۶۱}

از سوی دیگر، در دنیای امروز، افزون بر مخالفت‌های روز افزون در درون جهان اسلام با این جریان، کم‌کم شاهد شکل‌گیری یک اجماع جهانی برضد وهابیت و سلفی‌گری هستیم.^{۶۲}

نتیجه‌گیری

براساس آنچه بیان شد، این ادعاهای سلفی‌های وهابی که می‌کوشند اندیشه وهابیت را بسیار قدیم و مربوط به دوره اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین و تابعین بدانند و آن را چندان مسلم‌انگارند که گویی همه رجال اصحاب حدیث و سلفیه بدان باور داشته‌اند، ادعایی بی‌اساس و با نظر و شیوه سلف ناسازگار است. هر چند، آنان شیعه را به دلیل اختلافاتی که با اهل سنت درباره برخی مسائل دینی دارد، در زمره اهل بدعت و فرقه‌های بدعت‌گذار قرار داده‌اند، اما تکفیر نکرده‌اند و تمام احکام اسلام را در مورد آنها جاری دانسته‌اند و بدین ترتیب راه تقریب و وحدت را نبسته‌اند. البته شیعه به هیچ وجه چنین اتهامی را نمی‌پذیرد و تمام عقاید و احکام خود را مأخوذ از قرآن و روایات و سنت پیامبر ﷺ و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌داند.

پی نوشتها:

۱. إنما المؤمنون إخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون. حجرات: ۱۰.
۲. واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم اعداء فآلف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته إخواناً.... آل عمران: ۱۰۳.
۳. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، واژه سلف.
۴. زخرف: ۵۶.
۵. همان.
۶. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بيروت، دار احياء التراث العربی، ۲۰۰۱م، ص ۴۶۸.
۷. رمضان البوطی، محمد سعید، سلفیه بدعت یا مذهب (السلفیه مرحله زمينه مبارکة لامذهب اسلامي)، ترجمه حسين صابري، ج ۲، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص ۱۹.
۸. سليم، عمرو عبدالمنعم، التعليقات السنیه شرح اصول الدعوة السلفیه، مصر، دار الضیاء، ۲۰۰۴م، ص ۲۱-۲۲؛ محمود، عبدالحلیم، السلفیه و دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۹-۱۰.
۹. عن عبد الله رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال «خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجي اقوام تسبق شهادة أحدهم يمينه ويمينه شهادته». بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱-۱۹۸۱م، ص ۱۵۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق. ۱۹۹۸م، ص ۱۸۵.
۱۰. ابوزهره، محمد، تاریخ مذاهب اسلامي، ترجمه علی رضا ایمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴، ص ۳۱۱.
۱۱. همان.
۱۲. دایره المعارف بزرگ اسلامي، ج ۹، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامي، ۱۳۷۲، مدخل «اهل حدیث»، ص ۱۱۳-۱۱۵.
۱۳. همان، ج ۶، مدخل «احمد بن حنبل»، ص ۷۲۳.
۱۴. همان، ص ۷۲۴.
۱۵. به عنوان نمونه، ر.ک. به: ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۱۵ق، ۱۹۹۴م، ص ۴۴۲؛ قاضی ابوالحسین محمد ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۲، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۱۶. البته با نگاه جزئی تر و دقیق تر به تاریخ و سیر تطور اندیشه های سلفیان از آغاز تاکنون، می توان آن را به بیش از سه مرحله نیز تقسیم کرد، اما دوره هایی که تحول چشمگیری در آن رخ داده است، همین سه دوره است.
۱۷. به نقل از: سید عبدالحسین شرف الدین عاملی، مباحثی پیرامون وحدت اسلامي (ترجمه الفصول المهمة فی تألیف الامة)، ترجمه سید ابراهیم سید علوی، ج ۱، تهران، نشر مطهر، ۱۳۸۰، ص ۶۵.
۱۸. شعرانی، عبد الوهاب، البواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر، ج ۲، ط ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م، ص ۴۰۰.
۱۹. ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلة، ص ۳۰۳.
۲۰. همان، ص ۲۲-۲۳.

طهری

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

۱۰۴

۲۱. محمد بن عبدالله بن علی الوهیبی، **نواقض الایمان الاعتقادیة و ضوابط التکفیر عند السلف**، ج ۱، ط ۱، ریاض، دارالمسلم، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م، ص ۲۳۶.
۲۲. ابوزکریا یحیی بن شرف النووی، **شرح صحیح مسلم**، ج ۱، ص ۱۵۰. به نقل از محمد ناصرالدین الالبانی، **التحذیر من فتنه التکفیر**، ج ۲، ریاض، دار الراجیة، ۱۴۱۸ق، ص ۶۲.
۲۳. ابن حزم الظاهری، **الفصل فی الاهواء و الملل و النحل**، ج ۳، قاهره، مکتبه الخانجی، بی تا، ص ۱۳۸.
۲۴. همان، ص ۱۳۸: «و الحق هو أن کل من ثبت له عقد الاسلام فانه لا یزول عنه الا بنص أو إجماع و أما بالدعوی و الافتراء فلا فوجب أن لا یکفر أحد یقول قاله الا بان یخالف ما قد صح عنده أن الله تعالی قاله أو أن رسوله الله ﷺ قاله فیتسجیز خلاف الله تعالی و خلاف رسوله علیه الصلاة و السلام.»
۲۵. همان، ص ۱۳۵.
۲۶. عبدالله ابن قدامه المقدسی، **الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل**، ج ۴، ص ۷۲.
۲۷. ر.ک: **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۳، مدخل «ابن تیمیه»، صص ۱۷۳-۱۷۴.
۲۸. ابوحازم عبدوی از زاهر بن احمد سرخسی (از بزرگترین شاگردان اشعری) نقل می کند که می گوید: «وقتی مرگ ابوالحسن اشعری در بغداد در منزل من نزدیک شد، مرا فراخواند و فرمود: گواه باش که من هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی دانم، زیرا همه به معبود واحد اشارت دارند و اختلاف آنان در عبارات است»؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، **سیر اعلام النبلاء**، به کوشش شعیب الارنؤوط و ابراهیم الزبیق، ج ۱۵، ط ۱۹، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق، ص ۸۸.
۲۹. ذهبی، همان.
۳۰. ابن تیمیه، **مجموعه الرسائل و المسائل**، ج ۲، ص ۳۸۵ (حاشیه). رشید رضا می گوید: «هذه الرسالة من انفس ما کتبه شیخ الاسلام و انفعه فی التألیف بین اهل قبله...».
۳۱. المشعبي، عبدالمجید بن سالم بن عبدالله، **منهج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر**، ط ۱، ریاض، مکتبه اضواء السلف، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م، ص ۷-۶.
۳۲. عبدالوهاب، سلیمان بن، **الصواعق الالهية فی الرد علی الوهابیة**، ط ۲، استانبول، مکتبه ایشیق، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م، ص ۷-۶.
۳۳. همان، ص ۸.
۳۴. ابن تیمیه، **مجموع الفتاوی**، ج ۱۲، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی، ط ۲، بی جا، مکتبه ابن تیمیه، بی تا، ص ۵۲۵.
۳۵. همان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ ابن تیمیه، **منهاج السنة النبویة**، ج ۵، ص ۹۵.
۳۶. ابن تیمیه، **مجموع الفتاوی**، ج ۳، ص ۲۸۳.
۳۷. همان، ص ۲۸۲.
۳۸. همان، ص ۲۸۲-۲۸۳.
۳۹. همان، ص ۳۴۶.
۴۰. «فانه ما من فرقة الا و فیها خلق کثیر لیسوا کفاراً بل مؤمنین فیهم ضلال و ذنب یتستحقون به الوعد کما یتستحقه عصاة المؤمنین و النبی ﷺ لم یخرجهم من الاسلام بل جعلهم من أمته و لم یقل انهم یخلدون فی النار فهذا أصل عظیم ینبغی مراعاته فان کثیراً من المنتسبین الی السنة فیهم بدعة من جنس بدع الرافضة و الخوارج و أصحاب الرسول ﷺ، علی بن أبی طالب و غیره لم یکفروا

- الخوارج الذين قاتلوهم بل أول ما خرجوا عليه و تحيزوا بحروراء و خرجوا عن الطاعة و الجماعة قال لهم علي بن أبي طالب رضی الله عنه ان لكم علينا أن لا تمنعكم مساجدنا و لا حقكم من الفیء.» همان، ص ۲۴۱.
۴۱. همان، ص ۲۳۹-۲۴۰.
۴۲. همان، ج ۷، ص ۶۱۹ و ج ۳، ص ۳۵۴.
۴۳. ابن تیمیة، *فتح المجید*، ص ۸۹. به نقل از محمد بن عبدالله بن علی الوهیبی، *نواقض الايمان الاعتقادية و ضوابط التكفير عند السلف*، ج ۱، ص ۲۳۶.
۴۴. ر.ک: ابن تیمیة، *مجموع الفتاوی*، ج ۷، ص ۳۰۲ و ۶۰۹؛ ج ۲۲، ص ۱۰، ۳۵، ۴۰، ۱۰۵ و ۴۳۴؛ ج ۲۰، ص ۱۰.
۴۵. ر.ک: المشعبی، *منهج ابن تیمیة فی مسألة التكفير*، ج ۱، صص ۱۹۳-۲۰۴.
۴۶. ابن تیمیة، *مجموع الفتاوی*، ج ۳، ص ۲۲۹.
۴۷. همان، ج ۲۳، ص ۳۴۷.
۴۸. «اذا فهمتم ما تقدم فانكم الان تكفرون من شهد أن لا اله الا الله وحده و أن محمداً عبده و رسوله و أقام الصلاة و آتی الزكاة و صام رمضان و حج البيت مؤمناً بالله و ملائکته و کتبه و رسله ملتزماً لجميع شعائر الاسلام و تجعلونهم کفاراً و بلادهم بلاد حرب! فنحن نسألکم من امامکم فی ذلك؟ و ممن أخذتم هذا المذهب عنه.» عبدالوهاب، سليمان بن، *الصواعق الالهية فی الرد علی الوهابية*، ص ۵.
۴۹. همان.
۵۰. الدمشقی، محمد امین بن عمر بن عبدالعزيز ابن عابدين، *رد المختار علی الدر المختار*، ج ۶ ط ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۱۷.
۵۱. العماد، عصام، «جریان جدید وهابیت»، *خبرنامه ادیان و مذاهب*، شماره ۲ (بهمین ۱۳۸۴)، صص ۱۱-۱۲.
۵۲. با استفاده از همان، صص ۱۲-۱۳.
۵۳. الحوالی، سفر، *ظاهراً الارحاء فی الفكر الاسلامی*، (رساله دکتری وی در «جامعة ام القرى» با راهنمای محمد قطب) ج ۱، ۱۴۰۵-۱۴۰۶ق، ص ۵.
۵۴. دکمجان، هراير، *جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب*، ترجمه دکتر حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳ و ۲۶۲.
۵۵. همان، صص ۲۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲.
۵۶. به عنوان نمونه ر.ک: سفر الحوالی، *کشف القمّة عن علماء الامة*، بی تا، بی جا، صص ۸۴-۸۵.
۵۷. ر.ک: دکمجان، هراير، همان، صص ۲۶۴-۲۶۵.
۵۸. دکمجان، همان، صص ۲۷۵-۲۷۶.
۵۹. همان، ۲۷۹.
۶۰. ایزوتسو، توشی هیکو، *مفهوم ایمان در کلام اسلامی*، ترجمه زهرا پورسینا، ج ۱، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸، ص ۵۱.
۶۱. *مجلة الفجر*، س ۴، ش ۳۷، ذوالحجّه ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۸م.
۶۲. به عنوان نمونه ر.ک: جلالی، سیدلطف الله، «شیعیان بی خطرند، به دنبال وهابیان باشید»، ماهنامه *اخبار شیعه*، س ۱، ش ۱، آذرماه ۱۳۸۴.

طهری